

نیم نگاهی به اوضاع جاری و چشم انداز اتی

" ... شهر در امنیت کامل دزدان است! بستر روسپی همسایه، در غم غربت ما مهمان است ... "

جلیل شبگیر پولادیان

هنرمندانه ترین تصویر از اوضاع جاری کشور ما نمیتواند بیش از یک نمودار دود اندود و خون الود و چرکین از کشور جنگ زده و تحت سیطره استعماری را به تماشا بگذارد که در تاریخ معاصر، در متن یکی از طولانی ترین جنگ های تجاوزگرانه و غارتگرانه ای که پیوسته از ملک و مردم ما قربانی میگیرد قرار داده شده است. این موقعیت هرچند با بن بست سیاسی، در مناسبات و تناسبات بین المللی همزمان گشته است، سوگمندان این کشور و مردم ما هستند که باید بار سنگین این فعل و انفعالات را بدوش کشیده و نقش آنها ممکن اوضاع اتی منطقه و حتی جهان را رقم زند. چگونه؟

از ورود به " عصر سوم تاریخ " سخن در میان است. علایم ان قابل رویت اند. البته اگر کاروان بشری بتواند خطر گام های شتابنده قافله سالاران ی زورباور، بر کجراهه های مرگبار جهنمی که برای بلعیدن ها دهن باز کرده است، را ببینند و از بکارگیری توانایی های شان در، به راست راه زندگی گام گذاشتن غافل نشوند. در این میانه غرب معترف به عقامت اندیشه در خانه وکاشانه اش میباشد. مکانهای در شرق را محل شکست این بن بست و زایش اندیشه نو خوانده و نشانی کرده اند. از دیدگاهی، گذرگاه ان عبور تاریخی نیز میتواند شرق و به ویژه حوزه اریانا قدیم باشد. منظورم تداعی سخن متفکر و فیلسوف شرقی علامه اقبال نیست، جائیکه از پیکر از اب و گل بودن آسیا و دل بودن ملت افغان در ان پیکر میگوید. زیرا از مردم کشوری که موضوع و محمول تحویل به قربانگاه این آزمون گذار تاریخی قرار گرفته باشند و خرابی روزگارشان تجسم هرآنچه زشتی و بدی روزگار، موجب فراهم اوری خرابی جهان، با ان درشتی ای که فیلسوف نامدار امریکایی نوام چامسکی پیوسته ترسیم نموده و در چشمرس قرار میدهد، گردیده باشد، انتظار عروج معجزه افرین، بالنده و دگرگون ساز، فریب جلوه میکند. حاشیه بنویسم، اقبال یکی از جمله دو متفکر غیر غربی است که غرب سلطه جو و غارتگر، در نتیجه عادت به سلطه و غارتگری، او را متعلق به خود میداند*. واما همین فیلسوف مسلمان با ان وسعت دانش و معرفت غبطه برانگیزش نه تنها نتواست خباثت استعماری انگلیس در تجزیه نیم قاره هند را پیشبینی کند، (چون مارکس و عدم توجه ی درخور به "مسأله" بودن استعمار -)، بل بقولی، "اقبال، اقبال استعمار" در منطقه نیز گشت. با این حال، اگر خواسته باشیم از کلاف سر درگم اوضاع میهن سر نخ بیابیم، این رشته از سازه ها و عوامل را نمیتوانیم نادیده بگیریم. با این احتمال و فرض که، شاهرگهای راه ابریشم امروزی، میتواند گذر گاه عبور به "عصر سوم تاریخ" نیز باشند، که از قلب تپنده قاره یا به قول معروف، دل آسیا میگذرد و یا باید بگذرد.

اینکه در توجه به تیره و تار ساختن اوضاع گیتی انگشت انتقاد معمولا به سوی "غرب" نشانه میرود، معنای ان فراموش کردن سهم و نقش مخرب سایر جهانیان از جمله سهم دنیای اسلام در این سیر قهقرایی نیست. بل، در متن روابط مسلط - زیر سلطه، سلطه گر - سلطه پذیر یا روابط قوایی که بر هستی بشر حاکم است، عامل چشمگیر بودن سهم غرب سلطه جو، موضع سلطه گرانه انست که انظار را بخود جلب می نماید. در غیر ان واضح است، تا وقتی سلطه پذیر به سلطه پذیری خو و عادت نکند و یا معتاد

گردانیده نشود، سلطه جو و سلطه جویی وجود نمی یابد. یعنی تنها، وقتی یار اهل است کار سهل است. اسب را نخست رام و اهلی میکنند بعد سوارش میشوند.

نوعی توازی و تقارن صوری- تاریخی میان استعمار و اسلام که ایندو را پشت و روی یک سکه می نمایند از طرز دید و روابطی که به آن اشاره شد، مایه میگیرد. زبان بیان این نگرش "زبان عامه پسند و عامه فریب" یا زبان پُر تناقض قدرت میباشد. و به تعبیر زیبایی کابلی ها، زبان "سیانه" ها. در این زبان و بیان و نگرش، عنصر سلطه ماست مالی گردیده و اهمیت ثنوی می یابد. و اما چرا نقش پای اسلام در ماجرا باید برجسته و در محراق توجه قرار گیرد؟ دلایل فراوان اند. بشمریم و از راه فایده تکرار، مکرر بداریم که: **یک**، از گذشته های دور تا روزگار ما، دو خط فکری متفاوت از هم در حال ستیز مشاهده میشود. خط فکری که بر موازنه وجودی استوار است و قدرت (= زور) را اصل می شناسد. خط فکری دیگری که بر موازنه عدمی بنا شده است و ازادی مشعل رهنمای آن است. به ایندو که از بنیاد های اصلی بحث های بنیادی ما است، دورتر، دوباره، و شاید بار بار، بر خواهیم گشت. **دو**، تمهید زیانبار گذشته گرایی و نیز نفی گذشته، در عمل، در حلقه هایش، بیشمار ازادگان را پیچانیده و اسیر نموده است. ازادگان ی غافل از آن که **نقد و انتقاد به معنی تائید و ستایش و یا رد و سرزنش یک موضوع، مثلا "گذشته" نیست. نقد کردن یعنی جدا کردن سره از ناسره و در بحث ما نقد گذشته، به مقصد فعال کردن گذشته میباشد. سه**، اسلام دینی که مردم ما به آن عقیده داشته و اضافه از چهارده قرن با آن زندگی کرده اند را نمیتوان به حساب گذشته گذاشت و خوب و بدش را بایک چوب راند. حتی اگر توان چنین کاری راداشته باشیم؟! از دلایل صحت یک فکر، یکی زمان است. "زمان دروغ صفر و زمان حقیقت نامتناهی است". فکری که دوام تاریخی بیاورد میزان صحتش زیاد است. بنابر این، دوام اسلام دلیل اش در صحت اصول و قواعد اساسی آن است. چنین است که، نکات اسیب پذیر اسلام به مثابه فکر رقیب "ایسم" های غربی، و برانگیزاننده رقابت ها، اماج یورش ها و تخریب ها قرار گرفته بگونه ای که مسلمانها را در چنین روابط، در موقعیت واکنشی، زیر سلطه و انفعال با همه تبعات آن، لغزنده اند. آنچه امروز بر سر کشور های مسلمان می رود، پیامد این ایلغار غرب در پوشش صدور تجدد است. نه اینکه غربی می خواهد به متجدد شدن شرقی کمک برساند. زیرا شرقی خود، آنجا که به رنسانس چشم دوخته است، رنسانس را وارونه دیده و خوانده است. چگونه؟

" در معنای رنسانس. رنسانس بازگشت به گذشته، به سرچشمه، پاک کردن سرچشمه و جاری کردن اب ذلال است. "اومانیستهای غرب" نه تنها کار را با انکار گذشته آغاز نکردند، بلکه با انتقاد حال به سراغ گذشته رفتند. اومانیسیم در آغاز جنبشی برای معرفت علمی بر زبان و بازبینی متون بجامانده، بخاطر پاک کردن آن از تحریف و جعل و اسودن فرهنگ دینی و غیر آن، از غیریت و خودبیگانگی بود. آن انقلابهای فرهنگی که از قرن 8 و 9 و بخصوص قرن 11 میلادی حلقه های پیوسته تحول فرهنگی غرب را تشکیل دادند، از رهگذر باز پرداختن به گذشته حاصل شدند. اومانیستهای نخست انحصار کلیسا را برداشتند. در پی آن، گذشته فرهنگی را قابل بررسی و نقد کردند. و انگاه با اشکار کردن تحریف ها و جعلها، فریفتاری ها را زدودند. دریک کلام گذشته را فعال و پویا کردند. و رنسانسها، همین گذشته های پویا شدند. تجربه رنسانس، تجربه همه انقلابها و هر تحولی است: هر انقلابی نتیجه فعال شدن گذشته است: محمد انقلاب اسلامی را با فعال کردن فرهنگ توحیدی، فرهنگ ابراهیمی، به انجام برد. انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران، هر دو، نتیجه فعال شدن گذشته بودند. انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتوبر نیز با فعال کردن گذشته به انجام رسیدند. همانطور که بدون سرمایه، تولید متصور نیست و سرمایه حاصل کار متراکم شده یا انجام شده در گذشته است که فعال میشود، همانطور هم، بدون فعال کردن فرهنگ که مجموعه فعالیتهای گذشته است، تولید و نو سازی و رشد فرهنگی غیر ممکن میشود. از

بد حادثه، مارکسیستهای ما نیز مارکس را وارونه خواندند. توضیح آنکه مارکس سرمایه را کار متراکم می‌شمرد و تحول را دیالکتیکی میدانید. سرمایه دشمنی ندارد، با سرمایه‌داری سر ستیز دارد. و فعال کردن هر چه بیشتر سرمایه را شرط ضرور تغییر زیربنایی، یعنی همان رابطه با سرمایه، و تغییر های روبنایی می‌شمارد...

... شبی دراز است به این قصه اش آغاز کنیم: وقتی روی این نوشته کار می‌کردم خواندم که آقای اشرف غنی در لقا و قبای خلفای راشدین حضور به هم رسانیده و از ملاها خواسته تا سمت حرکت جامعه را تعیین کنند! (و بعد ظاهر شدن سر و کله شورای کری‌الچهره و خنده اور جهادی)، زهی نبوغ دانشمندان! پرسیدنی است که ما در تاریخ معاصر خود، از سوراخی بار، بار گزیده شده، چرا پیوسته گزیده می‌شویم؟ در حواشی پاسخ‌ها یکی اینکه، فعال سیاسی - فکری ما در دشمنی لجوجانه با گذشته، از روی سخاوت ساده لوحانه و یا شاید تنبلی ناشی از قدرت زده‌گی، به غیریت واصل و انحصار گذشته را به ملا واگذار کرده و میکند. (منظورم کرزی‌ها و غنی‌ها و همتباران و همکاسه‌ها نیستند) و ملا با نعره انجنانی، گفته و می‌گوید، بنشین رفیق فعال سیاسی، که نشانت دهم یک نان چند فتنیر است! و نشان مان دادند! آیا تا هنوز ضرور است تا معلمی باشد که به ما بگوید از تجربه بیاموز؟ ضرور است تا در بیماری عقل قدرتمدار تردید کنیم؟ بیماری گفتم نه خالی بودن کله. زیرا کله‌های برخی از این بیماران، از نشخوار زنی بر خوراک فکری بار بار جویده شده ی زور و قدرت را چنان مملو و پر می‌یابید، که قادرند با حلقی حلقی و در مواردی حرف زدن با انقطاع خود، در توجیه‌گری، دود از دمارتان برآورد! چرا باید فعال سیاسی - فکری ما، اگر نگوییم دانسته و فهمیده، همدست ارتجاع می‌شود، باید بگوئیم، ناگاهانه اب به اسباب ارتجاع میریزد؟ چه مقدار باید کند ذهن بود، که ندای زمان را تشنید و نفهمید؟ در پاسخ به این پرسش‌ها است که پای پرسش فیصله کن صداقت سیاسی به میان می‌آید و پرسیدنی می‌شود که رفیق فعال سیاسی، با ادعای این چنانی و انجنانی، مراد شما از این پا درمیانی به نمایندگی از جامعه، که معلوم نیست اجازه و صلاحیت انرا دارید یا خیر، چه و کدام است؟ نجات و رستگاری و سعادت انسان (ملک و مردم) در نظر است یا ذین زدن اسپ دیگر در کنار سوارکاران ظاهراً** سوار بر اریکه قدرت. آیا با آراستن اسپ زیبا و خوشخرام دیگر در کنار آنها بهشت موعود را با چشم کور عقل بسته آنان، دیدن، نمی‌خواهید؟ پاسخ‌ها گره‌گشای می‌توانند باشند!

زورمداری سرمایه‌دارانه جهانی برای به راه انداختن پیشه و تجارت حمام خون، بازار دنیای اسلام و به دلایل مشخص بار دیگر در کنار شرق میانه، دل‌اسیا را انتخاب کرده است. افغانستان یا جغرافیای ملت‌هپی که تجربه موفقانه مقاومت سائیدن سر و پوز سرآمدترین زوگویان تاریخ معاصر اعم از روس و انگلیس را، در چرخهای تجاوز خارجی فرسایش‌اش دارد. تاریخ ستیزها، گرچه توانستند مثلاً، بت‌های بامیان را منفجر کنند، مگر تجربه ذوب شدن جانیان چنگیزی، قرن‌ها قبل از امروز، را نتوانسته‌اند، بزدايند. اینک، انگلیس بار دیگر اشتها اش عود کرده و با ایستادن تا پای جان در کنار مستخدم سخت بدطنیت و جانی پاکستانی اش، و اما اینبار با خرج از کیسه عمو سام و در سایه او، استین به تجارب نو استعماری بر زده، گاه ژست حاتم طایی گرفته و گاه بی‌پرده موقف مهمان ناخوانده بودن اشرا دیده درایانه نشان می‌دهد. (درست بخاطر نیست کدام فضول از اینها بود وقتی در تکیه بر فورمول همیشه‌گی انگلیسی قومیت*** گفت، ما به افغانستان برای ترویج و جا اندازی دموکراسی نیامده‌ایم. احتمالاً نخست وزیر فعلی.) در همین ردیف، خواننده ی درد آشنا، دویدن های پادو سرمایه‌داری انگلیس تونی بلیر، در استانه تدارک حمله به عراق را حتماً به یاد دارد و اگر فراموش شده یاد اور شوم که پادویی و ژست های چاکرمنشانه انروزی آقا، حتی با تحقیر برخی رسانه های با اعتبار استرالیایی نیز مواجه شد! امروز نیز معلوم نیست که با دویدن در رکاب عمو، برای اثبات صداقت و مفتبری و خوش غلافی، تاحد واز

نوعی که حاضر است، اهو را با دویدن شکار کند، بر سر معدن "یورانیم خانشین هلمند" ، چه آورده است. آیا در بدل مزد سهم گیری در لشکر کشی به افغانستان در کنار عمو ، یورانیم ان معدن را تا اخرین ذره ربوده است؟ کسی چه میداند؟! واما قرائن در وجود جانبداری سخت افغان ستیزانه از تروریست های مشهور به طالب و سایر دستپروورده ها و برده های بومی، حکایت از پاسخ مثبت به این پرسش ها دارد . اینها واقیعت های زندگی روزمره ما هستند که باید با روش شناخت عقل ازاد شناخته شوند. شناخت بلاواسطه و مستقیم واقیعت ، یعنی تجربه با لمس دست اول ، ونه روش دوالیست های فلسفی و دینی با واسطه و برمبنای ثنویت . این شیوه ضامن سلامت ودرستی وکامل بودن شناخت و روش شناخت است. فعال سیاسی فکری ما ، با سرچپه یا وارونه خواندن رسالت اش، مجبور نیست با گام زنی در جاده های فرعی ، با پرت افتادن از شاهراه اصلی و "صراط مستقیم" ، در بکجراه کشاندن وافتادن جامعه، خود فریبی و عوام فریبی، خود فریب ها و عوام فریب ها را نا آگاهانه و آگاهانه چاق کند . کم مصیبت داریم که "روشنفکر" ما (مراد از روشنفکر- چیز فهم های درد آشنا است) نیزباید با گمراهی پیشه کردن ، موجب درد های مضاعف گردند !؟

آیا وضع جاری سرنوشت محتوم جامعه ما است؟ پاسخ نزدیک به ذهن مثبت جلوه میکند. واما اندک دقت واضح میسازد که نه، این راه بلعنده حیات است ونمیتواند با مقوله هستی سازگار باشد. " هستی هست و نیستی نیست" هرگاه سرچشمه های تغذیه زور، زورگویی و زورباوری و زورمداری، کور و سرچشمه های هستی ساز آزادی ازاده گی واستقلال پاک وذلالت و بعد جاری ساخته شوند، موانع برداشته شده، هستی مجرای فطری خود را یافته ، "بود" های چون : خوشی و نشاط ، انس ودوستی و محبت وصمیمت، فراوانی ها ، صلح وصفای و آزادی و ازادگی، بالندگی وپویندگی وسازندگی... جای عوارض زور و "نبود" ها، چون : کینه ونفرت وحسادت وحقارت و دشمنی و غم واندوه، یأس و ندرت و حرص و فقر وجنگ وتخریب و اسارت وایستایی...را میگیرد. اگر تا اینجا از روی علائم فارقه در تشخیص بیماری و مرض موافق باشیم، ببینیم در عالم واقع و در سیاست نسخه های تجویز شده در چار چوب سیاست های تدوین شده وبه اجرا گذاشته شده، چه مقدار موثر ویا ناموثر بوده اند.

به اثرگذاری عامل خارجی ونقش ان بر اوضاع میهن توجه کنیم . غرب در آغاز هزاره سوم میلادی ، در راستای تلاش برای حفظ موقف مسلط خود در حالیکه روس جهانخواره و وحشی در سرآشیب و در استانه انحلال قرار داشت ، از جمله، با دستپاچگی به اشغال نظامی میهن ما متصل شد . یعنی تجاوز عریان بر کشوریکه از درد زخمهای تجاوز سنگین روسی شفا نیافته، اماج زخم نشاندن های خونین جدید بدست دشمنان دوست نما و از پشت خنجر زن وحرامزاده، ایرانی و بویژه پاکستانی **** قرار گرفته بود . هنوز زخمگذاری های جدید ونمک پاشی های عمال منطفوی سرمایداری غرب، ایران***** و پاکستان، بر " زخمهای خونین" ما ادامه داشت که متصدیان ومامورین سرمایداری جهانی صرافانه تمهید دیگری بکاربستند و به بهانه مسخره ایکه دروغ بودنش این روز ها عریانتر از عریان جلو چشمان مان قرار دارد،(در ظاهر نابود سازی تروریسم ، در واقع تکثیر امیبی تروریسم) نخست لشکر کشی وحشیانه ی را باچنان سراسیمگی، که اینروزها گویند، طرح بمباران اتمی کشورما را نیز روی میز حاضر و آماده، داشتند، به افغانستان و آسیای میانه و از اینجا به شرق میانه ، سازمان داند. واین در حالیست که دستاویز مشمنیز کننده ان تجاوز را تا امروز دیده درایانه در پنجه های الوده خود نگهداشته اند . به این تفاوت که "عمو" خود در این تازه گی ها، از اثر اعتیاد به پرخوری و کمبود مانده، علایم انحلال بروز داده است . ماحصل اینکه، پیگیری اهداف نقشمندانه استعماری برای غرب، با هر روش ممکن ،شامل: دروغ، زورگویی، فریب، مصرف هنگفت پول... از او لوبیت برخوردار است. اما علت اینکه چرا این عیان ها را حاجت به بیان افتاده است، ندیدن وکور خواندن ماجرا توسط زیر سلطه است.

زیر سلطه هایکه خط حرکت سیاسی - اجتماعی آنان را از ان جهت از بنیاد غلط ترسیم نموده و به انها قبولانده اند که به زیر سلطه در آمدن آنان از یکطرف سرنوشت محتوم آنان است، تا زیر سلطه قانع شود که راه سومی وجود ندارد و از جانی و همزمان عملیه سلطه گری را تسهیل کنند. اجماع بر سر قبول سلطه پذیری زیر سلطه ها را عمدتا به مدد سرمایه از طریق استخدام همکاران و دستیار های بومی از متن فاسدترین اقشار جامعه شامل: فعال سیاسی ی نماینده و سخنگوی غارتگران و عامل موثر فاجعه آفرینی جامعه، ملاکان وزمینداران، دلال کمپرادورها و قاچاقبران وسایر ریزه خواران خوان استعمار، میسر گردانیده اند. اگر در روند سلطه گری "کشور مادر سوسیالیستی" در رابطه با زیر سلطه ها، ایدئولوژی و ریاست و سسکس نقش نیروی محرکه را بازی میکند، در رابطه به سلطه گری غرب این نقش به سرمایه و سسکس و ریاست و اگذار گریده است. با یک نظر گذرای جامعه شناسانه این نقش ها با تجسم نمونه ها قابل دید و فهم اند. طبعاً پیش زمینه های چون، شناسایی افراد مستعد خود فروشی ارزان فروشانه و بعد اجرای یک سری از مایش های روان شناسانه برای انتقال دایمی مرکز تفکر این افراد از کله به شکم و زیر شکم، تجربه مشترک همه استعمار گران است.

وضع جاری در غیابت محور مشترکی که اجماع ملی روی ان متصور باشد و ان محور به مثابه پاد زهر تجاوز عریان و خزننده موجود عمل کند، نه تنها ادامه خواهد داشت، بل، چون حالت فعلی تحمیلی و جبری است نه انتخابی و اختیاری و دینامیزم این جبر و تحمیل چنان است که یا باید این " بد " (حاکمیت موجود) را بپذیریم و یا اینکه آماده جبر "بدتر" که به صورت مشخص سلطه پاکستان از استین طالبان بوده میتواند، را گردن نهیم. این یعنی، تطمیع و ارباب یا هویج و چماق. در حالیکه از این قانونمندی جبر نیز آگاهی که ترجیح بد، بر، بدتر سرانجامش، گرفتار بدترین شدن است. جانب دیگر قضیه اینکه، اختیار و آزادی فطری اند و نه چون جبر و زور فرایند رابطه قوا. این حقیقت به صراحت گویا انست که پاد زهر این تجاوز بر حریم هستی مان، یعنی آزادی و استقلال را، داریم. جائیکه نمونه سیاسی نیم بند و تبیین نا شده انرا در وجود دموکراسی و استقلال نیم بند (بیطرفی) اواخر رژیم شاهی تجربه کردیم. ان تجربه و تجارب بعدی در سهای دارد که برخی میکوشند از ان بیاموزند و عده دیگر میکخواهند انرا پس گوش نموده اب به اسباب تداوم فاجعه جاری بریزند. نمیگویم که همه در سهای ان تجارب مثبت و بکار بستنی هستند اما توافق عام وجود دارد که در تاریخ گویا چند هزار ساله مان دهه دموکراسی ظاهر شاه و دهه که میکخواهم انرا دهه استقلال امانی بنامم، و همزمان به ان جنبش های مشروطه و جنبش های دموکراتیک، به مثابه مدخل و مقدمه آزادی و استقلال، دوره های هستند که حد اقل هموطنان ما در مقام سخن گفتن از تاریخ و فرهنگ و مدنیت، بدون نشستن عرق شرم بر چهره هایشان، میتوانند از ان به راحتی یاد کنند.

موخره سخن، بدون پرداختن به **بدیل آزادی و استقلال** و بوجود آوردن ضمانت های تداوم و ماندگاری ان، دموکراسی و عدالت اجتماعی صلح و ترقی یعنی نیاز اساسی کشور و جامعه در عصر حاضر تحقق پذیر نیست. این بدیل زبان و فرهنگ معرفت شناسانه مختص بخود را داشته و از بنیاد با زبان عامه پسند و عامه فریب و ضد فرهنگ قدرت تفاوت دارد.

* - متعلق به غرب بودن- قول از داکتر علی شریعتی است و قول داکتر رضا بر اهنی اینکه- غرب در اثر عادت به غارت و کشتار، حتی از تلفات اتباع خود نیز چین بر جبین نمی اندازد.

****--** "ظاهرا" نوشتم ، به این سبب که، در باطن این زور است که بر عقل عقیل و شخص شخیص زورمدار سوار است. زورمدار بخت برگشته و تیره روز، اسیر وقابل دلسوزی، در حالیکه سواری میدهد فکر میکند سوارکار است . مجسم کنید داود ها، تره کی ها، ببرک ها ، نجیب ها ، گلبدین ها، کرزی ها و غنی ها وسایر ریزه خواران مائده های زمینی را که چگونه زیر پای حمار قدرت له شدند و میشوند.

*****--** تاکید بر عنصر قومیت از جانب انگلیسها ترجمه همان سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن انها است. وقتی بینظیر بوتوها، جنرال مشرف ها از اکثریت و حاکمیت پشتون ها میگویند آموزنده ی بی مدعای الفبا سیاسی میداند که مراد شان جا اندازی همان پالیسی انگلیس است ونه دلسوزی به پشتون. و اما فاحه جائی به معراج میرسد که مغز های سنگگ شده یا قدرت زده ی گویا بخشی از فعالان سیاسی- فرهنگی پشتون و تاحک ما ، در فهم این بدیهیات سخت جفاکارانه، سپل شتر می مانند و اب به اسباب این سیاست انگلیسی میریزند. برای پژوهش گران تاریخی وارسته وطن روایتی دارم که لا اقل برای خودم سخت آموزنده بوده است به این شرح : پوهاند رحیمی یکی از استادان پوهنتون کابل (ادرس این محترم را که در سدنی زندگی میکند ، به علت کوچ کشی های بین الایالتی عجالتا ندارم تا نام کامل و ادرس او را بیاورم . به هرحال این پوهاند صاحب غیر ان پوهاند رحیمی استاد فاکولته حقوق از اهالی قندهار که باید مرحوم شده باشد، میباشد.) حکایتی داشت به شرحی که یکتن از محصلین(احتمالا به نام بریالی، که پژوهنده علاقمند میتواند جزئیات را با آقای پوهاند دقیق سازد) بعد از فراغت شامل کدر پوهنتون و متعاقبا برای تحصیلات عالی در رشته دموگرافی عازم انگلستان میشود. برای دوره ستاژ به سمت شمال کشور ولایات قندز... فرستاده میشود بعد از تکمیل دوره ستاژ در کانون درسی انگلیسی به او میگوید که در تحقیق خود باید پشتونها را اکثریت نشان بدهد و اما ان جوان این پیشنهاد را با نتایج تحقیقات خود مغایر می یابد. و از اجرای فرمان شانه خالی میکند. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! سرانجام از حق گرفتن دیپلوم و بعد از حق بودن در کدر محروم گردیده و تراژیک تر از اینها اینکه در حین جوانی وفات! مییابد.

******--** حاکمیت های سیاسی مراد است نه مردم شریف و به گروگان گرفته شده این کشورها.

*******--** ایران و همیار غرب بودن را، اذهان سطحی نمی توانند به سادگی باورکنند. برای حل مشکل هفته فهمی اینان، مکرر بداریم که در کنار دلایل مبرهن دیگر، انکشافات اخیر انگلشور که در ، بعد از یک عمر باج دهی به روس و چین سرانجام به پای تسلیم نامه اتمی امضا وصحه گذاشتن، تمثیل و بیان میشود، یکی از شواهد کمک به شناسایی نقشه های استعماری غرب به کمک ملا های ایران در منطقه است.